



با سلام

امیدوارم این سال برای همه خوش بگذره. سال ۹۴ از جهاتی برای من خوب بود و از جهاتی هم بد بود. راستش تا اوایل تابستان درگیر بازی کنکور بودم و باید اعتراف کنم که خیلی بهم خوش میگذشت چونکه معلوم بود باید چکار کنیم و همه یه هدف داشتن و خوب چون من هم اوضاعم خوب بود حس خوبی بود اما به محض اتمام کنکور خیلی اوضاع روحیم به هم ریخت چونکه فهمیدم که من نتونستم علاقه ام رو پیدا کنم در واقع به هر چی فکر میکردم میدیدم که علاقه ای دارم به برق به کامپیوتر به مکانیک به نانو به ریاضی و خلاصه خیلی اوضاع در هم و بر هم شد طبق چیزی هم که در فایل های صوتی دشواری انتخاب گفته شد هزینه انتخاب رفت برام بالا و واقعا گیج گیج شدم. من با این که تو المپیاد کامپیوتر موفقیت نسبی ای کسب کرده بودم و میدونستم لافاقل یه زمانی علاقه داشتم اما شدیداً گیج شده بودم نمیدونم چرا اما فهمیدم که همه چی در ذهنم درهم ریخته شده و حرف مردم و علاقه خودم همه قاطی شد و اصلاً یه تجربه ای بهم دست داد که به هر رشته ای نگاه میکردم حس میکردم که خوب نیست یه زمانی به همه حس خوب داشتم و خوب در نهایت کامپیوتر رو انتخاب کردم با کلی شک و تردید. میدونستم به هوش مصنوعی و نوروساینس و بیوانفورماتیک و ماشین لرنینگ علاقه دارم اما هزینه انتخاب بالا ذهنم رو شدیداً گیج کرده بود. خب در کنار اون رادارها رو دوست داشتم نانو رو دوست داشتم و به جایی رسیدم که حتی حس علاقه به تجربی هم درم شکل گرفت بعد از بین میرفت (قشنگ مثل امواج متلاطم دریا). حجم زیادش هم ساخته اطرافیان بود. انگار جدا رتبه دو رقیم کنکور هیچ رشته ای به جز برق شریف رو همیشه براش تصور کرد و حالا فوقش مکانیک (اونم اگر عاشقش باشه وگرنه قطعاً باید بره برق؟) و میگفتن آقا نرم افزار که همه بلدن بنویسن منم میگفتم بابا نرم افزار شاید اما زمینه های تخصصی مثل هوش مصنوعی و دیتا ماینینگ و ماشین لرنینگ هم داره اما میگفتن آقا کی تو این زمینه ها کار میکنی و تازه هر چی شما یادگیری رو یه برقی هم میتونه اما شما بخوای نمیتونی از اون رشته ... چیزی بفهمی. خب هنوز هم اون شک و تردید رو گاهی اوقات حس میکنم که نکنه فلان رشته بهتر بود و خلاصه از تابستون به این ور یکم فشار روانی روم بود و الآن کم شده اما هنوز هم هست شروع کردم به کار کردن روی درس های تصمیم گیری و استعدادیابی. البته واقعا حجمی از درس ها رو دارم که شدیداً وقتم رو گرفتن. در یه مسابقه ای شرکت کردم که سه هفته وقتم رو گرفت و تجربه خوبی بود اما باعث شده الان خیلی درگیر باشم. برای MBA همین هر روز ناراحتم که درس های تصمیم گیری مونده و من واقعا بهش نیاز دارم. نمیدونم البته این ددرس چون جزو هست برای من مفیده یا نه اما برای شخصی مثل من که تصمیم گیری انقدر براش سخته بالاخره باید از یه جایی شروع کنم. چیز هایی بودن که حس تردیدم رو بیش تر میکردن مثلاً من خیلی علاقه ندارم که با نابود کردن وقت مردم پول بدست بیارم و بخش های دیگه ای از قضیه رو دوست دارم. کارهای تحقیقاتی که به درد مردم بخورن جدا باشم که مثل اینکه اصولاً تصمیم گیری برایشون شدیداً سخته... واقعا تعداد تصمیم های من در intp از طرفی به نظر میاد من زندگی کم بوده (ترجیح دادم تصمیم نگیرم) و همیشه برام سخت بوده و انقدر رو یه موضوع تحقیق میکنم که دیگه نمیتونم تصمیم بگیرم حتی کفش خریدن برای من مساله است. به هر حال یکم برام سخت شده داستان زندگی و تقصیر خودم هست که ۱۹ ساله و خیلی کارایی که قبلاً باید میکردم مثل تشخیص علاقه، مطالعه زیاد مطالب غیر درسی و ... رو الآن میفهمم که باید انجام بدم. خیلی نوشتم. خوشحال میشم اگر نظری دارید به من بگید. ایام به کام.